آرزوی ۵۰ ساله ای که با مصوبه پارلمان ژاپن به بار نشست

رفراندوم برای خروج از چتر آمریکا

مهرداد جمالیان داریانی

نسل جدید سیاستمداران توکیو گویی از خوابی گران برخاسته است ، همه گفته های دولتمردان ژاپنی این روزها رنگ تجدیدنظرطلبی دارد، این بار دامنه این موج بازنگری یکی از مهمترین پایه های غول اقتصادی آسیا را گرفته است: قانون اساسی . پس از طرح جنجال نظامی شدن ژاپن، سیاستمداران این کشور خیز بلند خود را به سوی اصلاح قانون اساسی آغاز کرده اند، اصلاح در قانون اساسی یعنی تغییر در سندی که میراث دوران حاکمیت نظامی ایالات متحده به حساب می آید.

ژاپن نخستین کشور آسیایی بود که سال ۱۸۸۹ میلادی صاحب قانون اساسی شد. این قانون که برگرفته از قانون اساسی کشور پروس (آلمان) بود، امپراتور را بلندپایه ترین مقام سیاسی کشور دانسته، وی را تنها در رأس قوه مجریه قرار می داد و در کل حاکمیت با شخص امپراتور بود. این وضعیت تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشت . درحقیقت، پایان جنگ، آغاز اشغال دوکشور توسط نیروهای متفق بود، آلمان در اروپا و ژاپن در آسیا. آلمان ها این شانس را داشتند که پس از اشغال خود قانون اساسی کشورشان را تدوین کنند، اما در خصوص ژاپن چنین نشد. ژاپن در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ میلادی، با حمله بمب افکن ها و جنگنده هایش به پایگاه دریایی «پرل هاربر» در اقیانوس آرام، در جبهه متحدین بر ضد متفقین وارد جنگ شد. این کشور در نهایت با بمباران اتمی شهرهای «هیروشیما» و «ناکازاکی» از سوی آمریکا وادار به تسلیم شد و برای نخستین بار درطول تاریخ خود به اشغال نیروهای بیگانه درآمد. در ۲ سپتامبر۱۹۴۵ میلادی در عرشه ناو «میسوری» آمریکا مراسم تسلیم بلاشرط انجام گرفت.

پس از شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم و اشغال این کشور از سوی آمریکا، آمریکاییان برای شکستن آخرین روحیات جنگ طلبی در ژاپن، قانون اساسی جدیدی را به این کشور تحمیل کردند. این قانون با نظارت جدی ژنرال مک آرتور (فرماندار نظامی ژاپن) در ۱۹۴۶ میلادی تدوین و از سال ۱۹۴۷ میلادی که هنوز هم نافذ است، اعمال شد.

قانون اساسی جدید مشتمل بر ۱۱ فصل و ۱۰۳ اصل است و از نکات مهم آن نفی مقام امپراتور و به رسمیت شناخته شدن حاکمیت دموکراسی است و نیز طبق اصل نهم این قانون اساسی، ژاپن برای همیشه جنگ را به عنوان حق حاکمیت و نیز تهدید یا استفاده از زور را به عنوان وسیله حل و فصل دعاوی بین المللی نفی می کند و برای حصول هدف فوق، نیروهای زمینی، دریایی، هوایی و سایر عوامل بالقوه جنگ هرگز حفظ و نگهداری نخواهد شد. زمزمه های تغییر و تجدیدنظر در این قانون اساسی تحمیلی چندسال پس از اشغال ژاپن کم کم به گوش می رسید، به طوری که ناسیونالیست های حزب حاکم لیبرال دموکرات از زمان تأسیس این حزب در ۱۹۵۵ میلادی تا به امروز، همواره خواستار تجدیدنظر در آن بودند.

حزب حاکم از اتحاد دوحزب دموکراتیک و لیبرال در ۱۵ نوامبر۱۹۵۵ میلادی به وجود آمد که در آن جناح های مختلف با دیدگاه های متفاوت وجودداشت. به لحاظ دیدگاه، دموکرات ها دوسته بودند و لیبرال ها به طور کلی یک نظر داشتند:

۱- ناسیونالیست های افراطی معتقد به تقدس امپراتور و ضدآمریکا بودند که هدف فوری اصلاح و تجدیدنظر در قانون اساسی را داشتند.

۲- ناسیونالیست های معتدل و طرفدار افکار و نظریات اصلاح طلبانه که در عین حال به لزوم تجدید نظر درقانون اساسی معتقد بودند.

۳- اعضای حزب لیبرال که به طرفداری از آمریکا اعتقاد داشتند.

به هر حال، وضعیت موجود پس از شکست و اشغال و خسارت های وارده بر پیکر اقتصاد ژاپن رهبران این کشور را بر آن داشته تا در پناه حمایت نظامی آمریکا اقدام به توسعه اقتصادی ژاپن کنند .

اما تحولات صحنه بین المللی از جمله تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، وضعیت جدیدی در جهان به وجود آورد و با توجه به موفقیت برتر اقتصادی ژاپن، توکیو را مجبور کرد تا حضور سیاسی فعال تری از خود در صحنه بین المللی نشان دهد و تعهدات جدیدی را در ارتباط با امنیت جهانی بر عهده گیرد. تصویب قانون مشارکت در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد (PKF) نمونه ای از این اقدام ها است . براساس این قانون ژاپن ۲۰۰ نفر از کارکنان نیروی دفاع از خود را برای مشارکت در نیروهای حافظ صلح به کامبوج اعزام کرد تا در عملیات پشتیبانی و مهندسی آن شرکت کنند.

وظیفه این نیروها به طور عمده شرکت در عملیات مرمت جاده ها، پل ها و کمک به نقل و انتقال نیروهای رزمی و ایجاد سنگر برای آنها بود.

اما با توجه به محدودیت ناشی از اصل نهم قانون اساسی ژاپن که هرگونه استفاده از نیروهای نظامی را در منازعات بین المللی ممنوع می شناسد، لزوماً مانع از حضور فعال تر این کشور در فعالیت های حافظ صلح سازمان ملل متحد می شد و عملاً دست نیروهای ژاپن برای شرکت فعال تر کاملاً بسته بود. این مسأله به طور آشکار در جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۱) خود را نشان داد و به دلیل عدم تحرک کافی ژاپن در این جنگ و با وجود کمک ۱۳ میلیارددلاری به نیروهای چندملیتی، انتقادهای زیادی از سوی آمریکا و متحدینش به ژاپن وارد شد که در نهایت خواستار مشارکت نظامی توکیو در مسائل و بحران های بین المللی شدند.

بر اثر این فشارها نخستین حرکت جدی ژاپن در خصوص بازنگری در قانون اساسی این کشور را در نیمه اول دهه۹۰ میلادی شاهد هستیم. در اوایل ژانویه ۱۹۹۲ میلادی، کی ایچی میازاوا، نخست وزیر وقت ژاپن، کمیته ای را مأمور کرد تا در زمینه تجدیدنظر در قانون اساسی و یافتن راه حل های عملی تر برای رفع موانع موجود و بررسی زمینه های لازم برای تغییر در اصل نهم، آن را بررسی کنند.

این کمیته که به «کمیته بررسی زمینه های مشارکت بیشتر ژاپن در نیروهای حافظ صلح» معروف شد، پس از یک سال بررسی و مطالعه با ارائه گزارشی به نخست وزیر به کار خود پایان داد. نتیجه این بررسی چنین شد که ژاپن بدون نیاز به تغییر قانون اساسی می تواند با توجه به تفسیر اصل نهم آن، در نیروهای حافظ صلح سازمان ملل شرکت کند و در عملیات نظامی آن حضور داشته باشد. مبنای استدلال این کمیته چنین بود: روح قانون اساسی ژاپن براساس صلح طلبی فعال است که پشتوانه سیاست خارجی این کشور قرار دارد. بنابراین، اصل نهم قانون اساسی استفاده از زور ونیروی نظامی را به عنوان وسیله ای برای حل منازعات بین المللی ممنوع می داند، اما چون منشور ملل متحد استفاده از نیروی نظامی را برای برقراری صلح بین الملل جایز می شناسد و اعلام می کند هیچ کشوری در مقابل مسائلی که صلح و امنیت بین المللی را به خطر می اندازد غیرمسئول نخواهد بود، در نتیجه شرکت در نیروهای تحت فرماندهی سازمان ملل متحد برخلاف اصل نهم نخواهد بود ونیروهای ژاپن می توانند به طور کامل در عملیات نظامی حفاظت از صلح بین المللی شرکت کنند. این نظر از سوی میازاوا، نخست وزیر وقت ژاپن، پذیرفته نشد و مغایر با قانون اساسی شناخته شد.

اما حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی در آمریکا تأثیر فوق العاده ای در صحنه سیاسی بین الملل و حتی داخلی بسیاری از کشورها گذاشت. از جمله بر سیاست خارجی ژاپن تأثیر قابل ملاحظه ای داشت که یکی از مهم ترین آن ها، تدوین قانون مقابله با تروریسم بود که

> مجلس مشاوران ژاپن ۱۴ مه ۲۰۰۷ میلادی با تصویب لایحه ای با برگزاری همه پرسی برای اصلاح قانون اساسی این کشور موافقت کرد تا نخستین گام برای بازنویسی قانون اساسی تحمیلی آمریکا برداشته شود

به تصویب پارلمان این کشور رسید و براساس آن پشتیبانی ژاپن از عملیات نظامی آمریکا قانونی شد ودرنهایت تصویب قانون اعزام نیروهای دفاع از خود ژاپن به عراق را شاهد بودیم. تمامی این موارد درحقیقت همواركننده راهی بود که ژاپن برای تجدیدنظر و اصلاح قانون اساسی خود باید طی کند.

حزب حاکم لیبرال دموکرات با رهبری جونیچیرو کوایزومی، نخست وزیر سابق ژاپن، در اواخر دوران نخست وزیری وی در سال ۲۰۰۶ میلادی اقدام به تهیه پیش نویس قانون اساسی جدیدی کرد که براساس آن ارتش ژاپن از مبنای حقوقی و اختیارات لازم برای مبارزه و درگیری نظامی درخارج از مرزهای خود برخوردار می شود. شینزوآبه، نخست وزیر ژاپن و رهبر فعلی حزب حاکم لیبرال دموکرات که از اعضای تندروی این حزب شناخته می شود، در مبارزات انتخاباتی خود تأکید کرده بود که قصد دارد قانون اساسی ژاپن را باردیگر تدوین کند. هم اکنون ژاپنی ها براین عقیده اند که قانون اساسی این کشور دیگر متناسب با موقعیت و ظرفیت جهانی ژاپن نبوده، قادر نیست به طور کامل منافع و امنیت ملی این کشور را در دوران پس از جنگ سرد تأمین کند. ژاپن کشوری است که موجودیت آن به شدت به هماهنگی بین المللی بستگی دارد. درنتیجه، برای دستیابی به منافع ملی خود باید مسئولیت های بین المللی به دوش گیرد و برای رسیدن به این مهم، تجدیدنظر و اصلاح قانون اساسی ضروری می نماید.

در همین راستا، مجلس مشاوران ژاپن ۱۴ مه۲۰۰۷ میلادی با تصویب لایحه ای با برگزاری همه پرسی برای اصلاح قانون اساسی این کشور موافقت کرد و به این ترتیب ژاپن سرانجام نخستین گام اصلی برای بازنویسی قانون اساسی تحمیلی آمریکا براین کشور را برداشت.

براساس قانون اساسی ژاپن، انجام هراصلاحی در این قانون نیازمند کسب آرای دوسوم اعضای هردومجلس نمایندگان و مشاوران این کشور و درنهایت رأی مثبت اکثریت رأی دهندگان در همه پرسی ملی است. آبه با استناد به پیش نویس لایحه قانون اساسی جدید ژاپن که خواستار حذف بند دوم اصل نهم قانون اساسی این کشور است اعلام کرده: ما طرح خود را در این زمینه در انتخابات آینده مجلس مشاوران درماه جولای برای مردم مطرح می کنیم.

یکی از دلایل انتخاب این زمان برای مطرح کردن این طرح از سوی آبه را می توان حداکثر استفاده کردن از توجه و حساسیت مردم ژاپن درمورد اصلاح قانون اساسی در انتخابات آتی مجلس مشاوران به نفع حزب حاکم لیبرال دموکرات و تثبیت هرچه بیشتر آن در صحنه سیاسی ژاپن دانست.

جونیچیرو کوایزومی، رهبر سابق حزب لیبرال دموکرات، هنگامی که بحث خصوصی سازی پست ژاپن را به عنوان شاه بیت اصلاحات خود اعلام کرد، در مبارزات انتخاباتی چهل و چهارمین مجلس نمایندگان در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۵ میلادی، مهمترین موضوع در این انتخابات را حمایت یا مخالفت مردم با خصوصی سازی پست اعلام کرد. وی موفق شد با جلب نظر مردم به یک پیروزی تاریخی دراین انتخابات دست یابد.

براساس ماده دوم اصل نهم قانون اساسی ژاپن، این کشور هرگز نمی تواند ارتش مستقل هوایی، دریایی و یا زمینی داشته باشد. آبه بر این عقیده است که ژاپن برای داشتن نقش بزرگ تر در جهان احتیاج به ارتشی دارد که در عملیات های صلح طلبانه و همکاری با ایالات متحده آمریکا حضور داشته باشد. وی تمرکزش را بیشتر برروابط خارجی و تحکیم موقعیت ژاپن در سطح جهان قرارداده است، چرا که کوایزومی موفق شد در دوران زمامداری خود ژاپن را به لحاظ داخلی از ثبات سیاسی و اقتصادی مطلوبی برخوردار کند، اما در سیاست خارجی نمره قابل قبولی نتوانست دریافت کند و آبه سعی دارد این ضعف را برطرف کند.

ارتقای سطح سیاسی ژاپن در صحنه بین المللی از اهدافی است که در حقیقت پس از جنگ سرد دولتمردان ژاپنی درپی آن بوده اند، ولی مانع اساسی در این راه قانون اساسی تحمیلی آمریکا به این کشور است. با اصلاح قانون اساسی، این سد بزرگ از پیش روی دولتمردان ژاپنی برداشته خواهدشد و آن ها خواهندتوانست به طور مستقیم در بحران های بین المللی حضور داشته باشند. اما این مسأله به تنهایی برای دستیابی ژاپن به جایگاه سیاسی مناسب در جهان کافی نیست و به عبارتی تنها حضور مستقیم در بحران ها نمی تواند به ارتقای سطح سیاسی این کشور درعرصه بین المللی منجر شود، بلکه از آن مهمتر این است دولتمردان ژاپنی بتوانند سیاست های مستقلی را نسبت به بحران ها و مسائل بین المللی اتخاذکنند. اگر قرار است ژاپن به یک قدرت تمام عیار جهانی تبدیل شود، باید که بتواند سیاست های مستقلی از سیاست های آمریکا داشته باشد. به هرحال، ژاپن حرکت جدی و اساسی خود را برای این که به عنوان یک بازیگر اصلی در صحنه سیاست بین الملل خود را معرفی کند، شروع کرده است و به نظر می رسد در قدم اول که همان تجدیدنظر و اصلاح قانون اساسی (در ۴-۳ سال آینده) است، موفق باشد.

اما قطعاً برای رسیدن به کرسی دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد، هنوز راه طولانی را در پیش دارد و همان طور که عنوان شد، نحوه جهت گیری و سیاست های پیش رو از سوی توکیو درخصوص مسائل بین المللی بی تأثیر دراین راه نخواهدبود.

اما نکته ای که ژاپنی ها در این میان با آن روبه رو هستند و از هم اکنون نیز خود را آشکار کرده است، نگرانی همسایگان ژاپن از تغییر قانون اساسی صلح طلب این کشور است. به دلایل تاریخی همسایگان ژاپن نگرانی های شدیدی درمورد تحرکات داخلی این کشور دارند. سخنگوی وزارت امور خارجه چین در این خصوص اعلام کرده: حقایق ثابت کرده اند مسیر توسعه صلح آمیز انتخاب درستی برای ژاپن است و ما امیدواریم توکیو چنین انتخابی داشته باشد.

حزب حاکم «یوری» کره جنوبی نیز توکیو را متهم به بازگشت به دوران تجاوزهای نظامی و بی توجهی به تأثیرات سابقه نظامی گری اش کرده است.

این درحالی است که سخنگوی حزب ملی گرای مخالف دولت کره جنوبی گفته: ما از این که ژاپن قادر به داشتن ارتشی شود که منجر به احیای دوباره دوران نظامی گری این کشور گردد، نگرانی های جدی داریم.

از سوی دیگر، کره شمالی هم تصویب لایحه اصلاح قانون اساسی ژاپن را محکوم کرده است.

به نوشته روزنامه «رودونگ سیمون»، ارگان رسمی حزب حاکم کمونیست کره شمالی، اقدام گروه آبه در بازنگری قانون اساسی ژاپن تلاشی خطرناک برای پیگیری سیاست تجاوزگری نظامی این کشور است. این اقدام با هدف برقراری نظام زمان جنگ صورت می گیرد که ژاپن را از همه محدودیت های قانونی آزاد می کند و به آن از جنبه قانونی اجازه ارتکاب اقدام نظامی علیه سایر کشورها را می دهد. بنابراین، ژاپن باید بتواند در این زمینه نگرانی های همسایگان خود را رفع کند و باید به آن ها تضمین هایی دهد که ارتش این کشور به دوران نظامی گری گذشته بازنخواهدگشت.

نگاه

کاخ سفید و بازی با کارت مذاکره با ایران

مرتضی غرقی

شرایط آمریکا در عراق هر روز بحرانی تر می شود و فشار افکار عمومی و دموکرات ها برای تعیین تکلیف جنگ عراق، بوش را بشدت در تنگنا قرار داده است. از این رو مذاکره با ایران در مورد امنیت عراق می تواند ۳ پیامد مثبت برای جمهوریخواهان آمریکا در پی داشته باشد: ۱- جلب نظر دموکرات ها و گروه مطالعات عراق که مذاکره با ایران و سوریه را پیشنهاد کرده بود. ۲- دادن وعده به دموکرات ها و گرفتن فرصت بیشتر برای اجرای طرح های امنیتی بوش در عراق.

۳- گشودن باب مذاکره با ایران با هدف بهره برداری سیاسی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸.

بوش با این اهداف به مذاکره با ایران در مورد عراق تن داده است. او اکنون فرصت ها را در عراق از دست داده و دموکرات ها دیگر وعده هایش را باور ندارند. از این رو، مذاکره با ایران این فرصت را ایجاد خواهد کرد که به بهانه آن، فرصت و زمان بیشتری را در اختیار بگیرد تا شاید بتواند بخشی از طرح های امنیتی اش را در عراق اجرا و زمینه خروج تدریجی و مقطعی نظامیان آمریکایی را از آن کشور فراهم کند و خود را از گرداب عراق نجات دهد. باتوجه به شرایط داخلی بوش در آمریکا و مسائل عراق، در صورتی که این مذاکرات به نتیجه برسد، یک پیروزی برای بوش و جمهوریخواهان در صحنه سیاسی داخلی و عراق محسوب خواهد شد که می تواند زمینه بهره برداری از آن را برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ آمریکا فراهم کند. اما در صورتی که گفت وگوها به نتیجه نرسد، بوش چیز زیادی از دست نخواهد داد وشکست مذاکرات ایران و آمریکا می تواند زمینه ساز توجیه ادامه دشمنی های جمهوریخواهان با ایران باشد.

در حقیقت، بوش در مذاکره با ایران می خواهد یک برگ سیاسی را علیه دموکرات ها رو کند که نتیجه آن هر چه باشد، وی ضرر نخواهد کرد. بوش اکنون نه تنها در صحنه داخلی با مشکل عراق روبه رو شده است، بلکه در صحنه سیاست خارجی نیز با مشکلات مربوط به صلح خاورمیانه و عدم موفقیت در ایجاد همگرایی در مسأله فلسطین مواجه است و شکست تلاش های اخیر رایس در زمینه رفع اختلاف های آمریکا و روسیه در برنامه موشکی آمریکا در شرق اروپا نیز به نوعی بیانگر شکست سیاست خارجی آمریکا است که این کشور را در جهان به سمت انزوای سیاسی به پیش می برد، شرایطی که در نتیجه اتخاذ سیاست های تند و یکجانبه جمهوریخواهان بر مذاکرات آمریکا تحمیل شده است. از این رو هر گونه گشایش در مذاکرات ایران و آمریکا درباره عراق نوعی موفقیت برای بوش دربرخورد با مسائل منطقه ای و بین المللی نیز محسوب می شود، چون می تواند زمینه را برای خروج تدریجی آبرومندانه این کشور از عراق فراهم کند و موضع سیاسی از دست رفته جمهوریخواهان را بازسازد. از سوی دیگر، با توجه به اختلاف نظر شدید میان جمهوریخواهان در مورد نحوه برخورد با ایران، بعید است آمریکا به نتایج درازمدت این مذاکرات امید چندانی داشته باشد. ریچارد پرل که از تئوریسین های بانفوذ نومحافظه کاران در کاخ سفید محسوب می شود، اخیراً در مخالفت با مذاکرات ایران و آمریکا درباره عراق اظهار داشته است که تقابل منافع ایران و آمریکا در عراق مانع از دستیابی آمریکا به اهدافش در مذاکرات با ایران خواهد شد. از این رو، به نظر می رسد آمریکا اکنون خواهان آن است که به هر روش ممکن از بحران موجود گذر کرده، خود را از گرداب عراق برهاند. شاید هم مذاکره با ایران آخرین برگ بوش در حل بحران عراق در مقابل دموکرات ها باشد.

نیویورک

سزارهای منطقه سبز بغداد

ترجمه: مریم سعادتی

غارت ثروت عراق ابتدا از سوی سازمان ملل واکنون به وسیله سزارهای منطقه سبز بغداد، بزرگ ترین و شرم آورترین رسوایی مالی ـ سیاسی عصر ماست. پیدا کردن کاخ دارموت، محل برگزاری سخنرانی هان ون اسپونک، هماهنگ کننده سابق کمک های بشردوستانه سازمان ملل به عراق، کار مشکلی بود. با وجود این که یک ساعت در شهر بزرگ و پرپیچ و خم لندن گم شده بودم، اما زمانی که به آرامی وارد سالن سخنرانی شدم، دیگر نگران نبودم.

حرف ها و همچنین آماری که ارائه می کرد، تکان دهنده بود؛ این که ثروت عراق به سادگی و بی شرمانه در زمان تحریم های سازمان ملل که تحت حمایت آمریکا بود، به یغما رفت. متأسفانه این سرقت و سوءمدیریت تا به امروز ادامه دارد. با این تفاوت که ارقام کنونی بسیار سرسام آور است.

در سخنرانی آقای ون اسپونک، به مصاحبه طولانی ام با محمد الدوری، سفیر سابق عراق در سازمان ملل فکر می کردم. وی پس از آن که در سازمان ملل منصب خود را به دست گرفت در نخستین مصاحبه با یک رسانه انگلیسی زبان که در اوایل ۲۰۰۱ صورت گرفت، درباره این که این تحریم ها با کشورش و مردمان آن چه کرده، توضیحاتی با جزئیات تکان دهنده در اختیارم قرار داد. او مدعی بود سازمان ملل عامل اصلی این مشکلات است. این سازمان با ایجاد مأموریت های بشردوستانه و برنامه نفت در برابر غذا در عراق، که از سوی دو کشور آمریکا و انگلیس اداره می شد، مردم این کشور را به تکدی گری، سرقت مخفیانه ثروت کشور و سوءاستفاده مالی کشاند. در عین حال مبالغ هنگفتی نیز به این مأموریت ها و اقدام های سازمان ملل اختصاص داشت. مردم نیازمند عراق تقریباً چیزی نصیبشان نمی شد. وی درباره سوءاستفاده از ثروت عراق به منظور اهداف سیاسی صحبت کرد و اظهار داشت . سازمان ملل در دوره طرح نفت در برابر غذا ابزاری در دستان دولت آمریکا بود. هدف از کنترل آمریکا بر سازمان ملل این بود که تا قبل از شروع جنگ درعراق، نارضایتی همگانی و گسترده از دولت صدام حسین را ایجاد کند.

ارزیابی الدوری در بازنگری ها کاملاً دقیق بود. ون اسپونک با انتشار کتاب جدید خود به نام «نوع دیگری از جنگ» اصل ادعای الدوری را تأیید کرد. تنها با این تفاوت که ون اسپونک یک خودی است و ارقام و گزارش های او کامل است و نمی توان از آن ایرادی گرفت. جای تعجب نیست که او بعد از گذشت یک سال و نیم از به قدرت رسیدنش در عراق، در سال ۱۹۹۸ استعفا داد. حتی در چنین بوروکراسی سردرگم کننده ای مثل سازمان ملل، بعضی افراد هنوز وجدان بیداری دارند. ون اسپونک مردی با خصایل ستودنی بوده و هست.

با توجه به اظهارات ون اسپونک، قبل از حمله نیروهای آمریکایی به عراق درمارس ۲۰۰۳، از فروش نفت عراق، ۶۴ میلیارددلار عاید سازمان ملل شد. اما با رسوایی تمام، تنها ۲۸ میلیاردلار به دست مردم عراق رسید. با این حساب اگر بخواهیم عادلانه تقسیم کنیم در روز به هر عراقی نیم دلار می رسد براساس آمار سازمان ملل، افرادی که در روز با یک دلار زندگی می کنند، در طبقه فقر مطلق محسوب می شوند. عراق حتی در مخرب ترین دوره از جنگ با ایران، توانست تقریباً معیارهای بالای زندگی را فراهم کند. نه بیمارستانی تخریب شد و نه صنعت نفت کشورش نابود شد. اما پس از شروع تحریم ها در سال ۱۹۹۱، مردم عراق دچار سختی های هولناکی شدند. افسوس استبداد صدام حسین به استبداد جامعه بین الملل گسترش یافت.

ون اسپونک تأکید داشت سازمان ملل، آمریکا و انگلیس، به رفاه و حاکمیت مردم عراق احترام نگذاشتند. ۱۰ عضو موقت و ۵ عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل، جز حرف های پوچ، کاری برای مردم عراق نکردند و با برنامه نفت در برابر غذا، تلاش های آگاهانه ای کردند تا شرایط زندگی در عراق را دشوار سازند. این ۲ کشور نه تنها جلوی تمام چیزهای ضروری بادشده را گرفتند بلکه مانع از تمام تلاش های نوسازی صنعت نفت عراق شدند. آمریکا و انگلیس ۲ کشوری هستند که به عراق حمله کردند و این کشور را به اشغال خود درآوردند. هدف از این رفتارها کاملاً واضح است. جنگ بازدارنده در عراق، چیزی جز گسترش تحریم ها نبود.

الدوری و ون اسپونک ارزیابی یکسانی دارند. هر دو فاش کردند که آمریکا و حامیانش سال ها قبل از حمله ۱۱ سپتامبر چه اهداف شرم آوری داشتند. حمله ۱۱ سپتامبر، در افکار عمومی دوگانگی ایجاد کرد و به نخبگان سیاسی واشنگتن، نومحافظه کاران و مقاطعه کاران اجازه داد برای جنگ پرونده سازی کنند. در طول این تحریم ها و حال پس از گذشت ۴ سال از حمله به عراق، این پولها چه شد؟

ون اسپونک اعلام کرد، بخش عمده پول حاصل از فروش نفت، یعنی ۵۵ درصد برای تأمین برنامه بشردوستانه و ناکارآمد سازمان ملل هزینه شد و مقدار زیادی از باقیمانده پول را کمیسیون غرامت سازمان ملل مصادره کرد. رسیدگی به خساراتی که بعضی از کشورها ادعا می کنند در جنگ عراق ـ کویت متحمل شده اند، به این کمیسیون محول شده است. به اعتقاد ون اسپونک «کیک پای» نفت عراق آنقدر بزرگ است که همه از جمله کویت، اردن، ترکیه و سایر کشورها سهم کافی از آن ببرند، اما چیزی که بسیار عجیب است این که این کمیسیون مبلغ زیادی را به کیبوتس (مزارع اشتراکی در اسرائیل) داد که ادعا می کنند به دلیل این که به صنعت گردشگری اسرائیل آسیب رسیده، این کشور بخشی از درآمد خود را از دست داده است.

با توجه به اظهارات ون اسپونک، قبل از حمله نیروهای آمریکایی به عراق در مارس ۲۰۰۳، از فروش نفت عراق ۶۴ میلیاردلار عاید سازمان ملل شد. اما با رسوایی تمام، تنها ۲۸ میلیاردلار به دست مردم عراق رسید

بعد از به اصطلاح «آزادی عراق» هم سرقت ازمتابع این کشور ادامه داشت و برخلاف تصورات، حجم آن افزایش یافته است. دفتر پاسخگویی دولت آمریکا تناقض های زیادی در هزینه های بودجه نظامی آمریکا آشکار کرد، این که میلیاردهادلار پول ناپدید شد. صدها پیمانکار بدون این که کاری انجام دهند حقوق خود را به طور کامل دریافت کردند. شرکت های چندملیتی و آمریکایی و پیمانکاران فرعی (هالیبرتون و شرکت های وابسته به آن مانند کلوگ براون و روت) پشت سر هم وارد عراق شدند. این شرکت ها هم اکنون ثروت ملی عراق را که زمانی کشوری مرفه بود به یغما می بردند و اوضاع کشور را به هم ریخته اند. اکنون عراق برای تصویب قانون نفت وگاز، با فشارهای زیادی روبه روست. نوردین الحیالی، عضو پارلمان عراق می گوید براساس پیش نویس لایحه، ۵۰ درصد از ثروت نفتی مردم عراق به شرکت های خارجی که برای نفت سرمایه گذاری کرده اند تعلق دارد. صنعت نفت عراق که در سال ۱۹۷۲ ملی شد، اکنون روند معکوسی را طی می کند. این دزدی ها که در اوایل دهه ۹۰ شروع شد هنوز ادامه دارد.

منبع: palestine chronicle